









١١٢٤  
٢٥

٥  
١٨٩

١٨٤  
نصيب الخصال

مُرْكَبًا لِمُحَمَّدٍ وَقَارِ السُّلْطَانَةِ  
وَزَيْنًا لِرَأْسِ الْأُمَمِ وَصَالِ الشَّيْرِ  
الْمُبْتَغَى بِأَوْزَانِ

أهدا

خطي

٢٥



هو خلاق اعلى

## نصاب اول بحال

بحر مجتبت

چو سبک شعراست گشته بمقدار	دهم بطرز نوین نظم لؤلؤ شهوار
نصاب صبیان شد کهنه دین لغات جثه	بخوان بچشم آمل بدین خویش سپار
لغات دوره مشروطه است آزادی	بنغیر سبب آن را نمی کند انکار
باز مطرب مجلس بنغمه بم وزیر	ز بحر مجتبت و تقطیع تازه این اشعار
بم و بم و بم و بم و بم و بم و بم	نت است کوک پیاو بدین ترانه بیا
وطن پرست قلیل وطن فروش کثیر	این مصلح کیاب فتنه جو بسیار
غنی است جاهل و فیل فقیر و مفتی شید	غزلی هنر است و دلیل نیک شعار
مجرّب است جرب پاک فطرت است بون	صدیق ابله و کار اندوده بی مقدار
کمال عیب هنر ننگ معرفت نلت	کر سنه مرد خردمند و با هنر بیکار

برونجیب پروار و با شرف منصور	شرر و منفرد و نام محرم اسرار
مطاع و مسک بذل خوار و منصف قحط	غنی و کامر و دزد و لمحف و طرار
شرافت آفت معفت بلا و عصمت حق	منافق است بدر و دور و خشی شرفزار
حکیم بدین مشروطه خواه لاندیبه	طیب دشمن جان مهاجر و انصار
وکیل دشمن این آب خاک ملت بهم	بنغیر و بهم اگر دیده بیا و بسیار
سبال رکبزد و شوشه راه پر با تلاق	هنر مند است آفت راه طبعی هموار
غنی معتمد و آموزگار بی ادراک	ادیب مچی و شاعر چه لاجچ بیچار
دروغ گوشتن شجاع بی انصاف	قویت مرد و سگر ضعیف بی ازار
محیط فاسد و افراد خلق بی تکلیف	خیال چیت پریشان زندگی دشوار
محل گردش و تفریح مجلس و ده	مسکن غم و اندوه گریه بسیار
مکان عیش جوانان لاسی فکلی	کجا است حضرت عبد العظیم یا بار
هو اکشف زمین با تلاق و آب مضاعف	بحیره مجر و خربال تقف آهن و ار
جبریده مخزن فحش و مجله جبهه خسل	زمان مخرب اخلاق و وعظ مانع کار
آبی چه مخزن دولت نهان چه مصرف باج	عیان چه مروت تحصیلدار و با جگزار
تجود آفت جان عیال موجب رنج	عیال بار چه متصل ز جان نیزار



خلاف گوویا کار کیت روحانی	که نیت معتقد خردش و روزگار
رفیق و بهدم تر یک حقه و افور	انیس و محرم نیک آب جعبه اسرار
درست رنجبر و نادرست راحت خوا	شکسته قلب خردمند و خاطر احار

### بحر عمل مثلث مکشوف

ای بخت شیک پار و سوپوش	گراز نظرت شدم فراموش
چون شعر زور گرفته مطلوب	تقطیع جدید را بده گوش
منفوق منافقین منافیق	بحر عمل است و نام منقوش
محبوب چه وجه نقد یا چک	مطلوب که هر که دوخت پا پوش
زاید چه حجاب و فسق واجب	مانع چه ریای شیخ مدبوش
منفور چه کارهای بی خصل	رشوت ده و رشوه گیر سرپوش
بی اصل چه دعوی وطن خواه	بی فائده چیست دادن کوش
معنی حقیقی مخالف	میزان وصول و مبلغ سوش
معنی فقیه و مال ایتام	تفسیر کتاب گربه و موش
زائل کن عقل و بهوش مرشد	مادی طریق فقر چا و نوش

جای علما و اهل منبر	هر نقطه که دیگ میند جوش
م شروع و حلال باده مفت	یا هر چه که شیخ میکند نوش
معنی تمدن و تجدد	پوتین و ردکت است کاکوش
مال و گیران و بدل سلطان	بحر خراست و قلعه شوش
اثار وطن پرست عالم	میل مد و سرسرای مفروش
پاک است چه آب دوش و ناپاک	حام خرنه دار بی دوش
امال گزیدگان اعیان	افکندن تازی است یا قوش

### بحر تقرب

ایا شوخ خوش فرم عایجناب	که داری زمیکرد بس اجتناب
زیر دادن و کردش لاله زار	وزرافشردن دست هریخ و شاب
چو فارغ شدی خواهی ارامنی	که اسوده کردی زهر اضطراب
شبی کلبه ام غیرت روز کن	ز روی درخشان چون آفتاب
بزمی سر بسته شام تمیز	مهیّا و میل مد و تخت خواب
ز شطرنج و ورتوش و زرد برج	مرا بهره هست بهر ثواب



وگر طالب علمی و معرفت	ز برکن مر این خدایت از نصاب
ملوس ملوس ملوس ملوس	ز بحر تقرب شده انتخاب
قیح است رفتار اطفال شیک	وقیح است معنی حاضر جواب
لثیم و دفی طبع با احتیاط	جور و سجع و اصل کامیاب
عوق ظاهر است و نجس آب کرده	خرینه است گداز چشمه است ز آب
لباس است ویران کن هر سر	جلباب متروک و زینت نقاب
معلم پریشان کن فکر طفل	پروگرام چه شیب قبل از شباب
محیط غرض مجلس قی است	غرض ران که افراد عالیجناب
ترپون محل غرض رانی است	فراموشی چه یاد روز حساب
محل خدا داده کبر جبر	چه تصنیف شیر است باج دو آب

## بحر مکرر

ای وصال چون مرام بوشوکی پر خط  
 فتنه چشمت نموده عالمی زیر و زبر  
 احقات احقات احقات احقات

ساکت از بحر مل این قطعه را بر خوان ز بر  
 سینه پر کینه است دل پولاد و شفقت حرف مفت  
 مردی ظلم و مروت کشتن و هستی بدر  
 اختصاصی مال مردم اشترای کار مفت  
 سیر چو و بنیت دولت کمرسته رنجبر  
 حرف خوب است و عمل بد دعوی باطل مرام  
 رنج ملت بی شمار و عجز و زاری بی اثر  
 اسم قانون فعل استبداد و مشروطه است حرف  
 اسم آلت مجلس و مغرض ضمیر مستتر  
 مفتخر خوانند و سبید زور کو لیدر دور  
 مایه بد بختی از زابند و منکر کیست نحر  
 خالصه املاک مخدوبه رعیت بی نوا  
 مرد بی سرمایه تا بگردان تجارت چه ضرر  
 حرف غلت چهل ملت نهی چو دکار خیر  
 امر کار بد بود جهد است کار پر خطر



حرف تنبیه است خوب حرف تاکید است حبس  
 حروف استثناست افعال رجال ذوالقدر  
 اسم فاعل چا جانب اسم معنی چه وکیل  
 قمت اسم بی اسمی مال و ثروت حرف جر  
 نیک نفسی فعل ماضی سرشتی فعل حال  
 فعل مستقبل بخواری خوردن خون جگر  
 چار چیز است اتمیا ز اقوام و ملل  
 کلای مخ چانه بی حس چشم کور و کوش کر  
 شد نتیجه جنبش و بیداری ماما کنون  
 پاوه چانه غصه روزی گریه توشه نسیم در  
 ناجوانمردی رشادت بیجائی افتخار  
 غارت اسباب سرافرازی و ظالم منقحر  
 مکروت و درونفاق و حیل و غارت شعار  
 ذل و فقر و مسکنت خواری و ویرانی ثمر  
 عدل افسانه بود از دوره نوشیروان

این زمان داد و دهش تضحی وقت در دهر  
 هیچ دانی چیت مشروطه در ایران حرف مفت  
 زانکه از روز نخستین کس ندید از دی اثر  
 چاپوسی و تملق کر نش و تعظیم و مدح  
 کار دانی و لیاقت دان و کسب بی ضرر  
 غرت و نفس و شرف واهی و استغای طبع  
 ذلت و درماندگی و خواری بی حد و فر

### بچه مرجن

ای شوخ شنک تند و محبوب شیک کج زبان  
 کز سلطان بسترده مو بهر فریب این و آن  
 مستبحن مستبحن مستبحن مستبحن  
 بحر رجز شد بی سخن کاه رجز خوانی بخوان  
 جود است آثار جنون مرد سخنی خوار و زبون  
 نفلس زهر آفت مصون جز آفت زخم زبان



صائم خرف خاشن غنی بی قدر شیخ منعی  
 نیکباده اشخاص دنی کریم جان ناخونده نان  
 شهزاده چه اخلاق بد فاسد خیال مستبد  
 منفرد وطن خواه جلب مردم لیس کامران  
 نشنیده نصیح ناصحان ناخوانده قبح دشمنان  
 نادیده عیب خویشان ناگفته اغراض نهان  
 سهل است آسان کار بد بسیار باشد یار بد  
 ترک صفات دیو و دد دشوار باشد بیگان  
 معدوم صدق در راستی منفور مردم را سنگو  
 مستور می مملکت مشهود فقر بیکران  
 نام و کالت اقتضای خون وطن خوانان مباح  
 بی حس ملت یقین بد بختی مردم عیان  
 باشد پریشان حال ما بید بود آمال ما  
 محفوظ استقلال ما از اتفات دیگران  
 علم و کمال و معرفت خواری و ذل و سکت

حق کو بود عهد و مردم بهتاک بکسته عنان  
 صدق و صفا سهو و خطا حق است احسان و عطا  
 جهل است درد بی و دوا نذل است نام بی نشان  
 چادر حجاب بی شرعویان چه شدی و صدر و سر  
 پوشیده روی آستر پیدا اگر بند میان  
 شیرین زبان فارسی ترکی بود تند و خشن  
 باشد لغات جنبی تیغ و عفن در هر زمان  
 سادات آزادی طلب آخوند مشروطه روش  
 خواهد کس اربیند عیان دارد در ایران نشان  
 کیف و کرات و فکل تعلیمی و مندی کج  
 باده تنگ و زلف کل کرون کلفت و بد زبان

### بحر تقرب

ای شوخ شنکول نیکو شائل	که کشته کلاهت بزخاره نائل
چو طبع کلوب جوانان ایران	تبغییر فرم کله کشته نائل



فرو بندم از قبح و از مدح ان لب  
 عجیب عجیب عجیب عجیب  
 بود زندگی رحمت مرگ راحت  
 مواسات مکر و فریب تقلب  
 بود حامی رنجبر دزد و زیرک  
 غلاظ و شداد است مأمور دولت  
 طغ، بچید و حصرون هست وافر  
 تپی دست ملاک و زارع گرسنه  
 قضا صیت مأمور مالیه ترک  
 وزارت آب و کفیل معاون  
 کلک اتم ندویر و دستار آفت  
 وکیل است دلال کار خصوصی  
 رزالت چه تحریک اتباع سرکش  
 دو چیز است معنی کیاب مآدر  
 یتیم است محروم از ارث آبا

که نماید این کار با حل مشکل  
 ز بحر تقرب بخوان در محافل  
 چو فخر دول دانا و ذیجاه جابل  
 مساوات لاف است دعوی باطل  
 خطا کار لیدر گرفتار غافل  
 فشار و عتاب است معنی جابل  
 قنات است خوابید شکسته حاصل  
 سیه زخم چه قطع نسل عوایل  
 قدر صیت بخشنده حق و باطل  
 بود رنج برده ز عهد ادامل  
 کلک زن بود مدعی و مسائل  
 ندیم است آموزگار رذائل  
 شجاعت چه طغیان و تسلیم خزل  
 یکی شیخ صالح یکی مرد کامل  
 بود بوریا فرشت ویرانه منزل

سطرپی سینه کلفتی کردن  
 خوراک کوار اتر از شیر مادر  
 مرام تجده و طلبهای ایران  
 تجده و چه دشنام خیام و سعدی  
 حرام است پوشیدن روی نیکو  
 خط خوش چه منوخ و کیاب خوشخط  
 سبک مغر امیدوار ترقی  
 غریب صیت سرمایه بکراست معدن  
 بیان حقیقت بود ترک ادلی

بود معنی مرد دانا می فاضل  
 بود مال ایتام و حق اراذل  
 بود بی لجامی و بسط رذائل  
 تمدن چه تجده شکسته هرشل  
 حجاب است واجب بخار بدگل  
 مرقع بود جامه مرد فاضل  
 تپی مغر کوشنده مایوس عاقل  
 خطیر است بی مایه فروت کابل  
 نفاق بود دور وئی بود شغل شافل

### بحر سبک یا خفیف

ای بت خوش لباس بد رفتار  
 با وجودی که وقت کم داری  
 خواهمت گفت از ره شفقت  
 پی تحصیل کوشش در شب و روز

ناکمی فکر صافی شلوار  
 با تو دارم کمی دو ساعت کار  
 ترک کن این رویه و رفتار  
 کسب اخلاق کن بلیل و بهار



معنی مذهب و دیانت را	کر بفهمی منی کنی انکار
بهر تنبیه در که تفسیر بح	با تامل بخوان مرا این اشعار
وَاقِعَاتُ مَوَاقِعَ وَقَعَتْ	هست بحر سبک بدین بنجار
هست مامور خارجی زائد	بخداوند واحد قهار
ضد ایرانیان بود قونول	نوکر اجنبی است کار گزار
در دمای عموم بی درمان	پیشوای عوام بی کردار
حق مشروع مال طفل یتیم	دام تدویر لجه و دستار
منبع شفقت ز دالت صیت	خانه شیخ و حوزه در بار
معنی استحسان و گیرنگی	هست رنگ جلیقه و شلوار
صیت بیچاره خرج بیش از دخل	کیست در مانده مرد عالمه دار
قرض فوض است مشکل استقرض	لنگ چه کار شام و کار نهار
فروش قالی دکان فروش فروش	مبل و آئینه و که سمسار
فاش اغراض فاسد اخراب	کشف مقصود اصلی احرار
تصد لیدر گرفتن لیسره	مشت باشد نمونه خردار
کار مشروطه خواه واقعی است	کردن از کار پیش استغفار

فخش و تهدید و تهمت و خواهش	هست آزادی قلم بشمار
مجلس روضه محفل تفریح	استوران و بهوتل محل قمار
تو چنانچه محل گردش خلق	سینما جای مردم بیچار
معنی خاص کاسب طهران	هست لاند هب و کله بردار
نرخ یک من فزون تر از یک ری	جنس بد وزن کم قسم بسیار
نذر پر رنج و بی فزه سنو	شله زرد است نذر بی مقدار
مرد خر پول کیست جنتلین	زن بد کار صیت ستم الفار
تلفن صیت چانه بخود	تلفنی است کاشف اسرار
اندرین ملک که گشت مرض	نیست جز مرگ داروی بیمار
سستی کیست صاحب اجری	معنی مفت خور بود سربار
متفرعن که حضرت والا	متغیر چه بنده و سرکار
متقلب درون جامه ناز	اندرین ملک صنف صنعتکار
آلت هربانی زن و شوی	مهره مار و مدخل گفتار
مایه افتخار مرد و زنی	انکه از خلق ساخت کله منار
خواند باید مدام در شب روز	وَقَيْنَا رَبَّنَا عَذَابَ النَّارِ



# بحر مثنوی مولوی

<p>ای بت مدروگنان پیرهن از کراوات و فکل کر بگذری مدتی شد ترک الغار نصایب مشکلات مشکلات مشکلا کارخانه ریسان بافی خیال ناله های خارکش در گوشها رعد بی سیلاب و ابر بی مطر حزب آتش دان آتش زن ریش چو دصوالت مردان پیش هست حمام عمومی منجلا ب شوخ مشکین موی اسباب صداع میکر بلایک مالک چه حریص سر سرک آثار شامان سلف</p>	<p>تا بکی زیر یقه سیم ذوق چیز دیگر نیست زیر پیرهن سال نوشد بشنود این تازه سخن هست بحر مثنوی بیشک فطن چشم محو چرخ پیره زن نغمه چنگ است و سخن فدا کن جوشش احرار و بیانات حسن گاه و علاج است ناجی پنهان بی سبیلی افتخار این زمین کیسه کش و باغ و دهنه جامه کن بی سخن چون نافه مشک ختن قند و محبوب قند چه فطن کامرانی اصطکاک مرد و وزن</p>
---	--

<p>سر سری چو دامور مملکت در دبی درمان و دگر بی سواد رشته افسون باشد و افسانه صیت رغز بی مفتاح چه خط سیاق را نه بسیار است در مانده صدق جای صفت شمع و نطفه و قند و چای تندر اطفال مسلمان غیور صیت واجب نموده در هر صبح عبید تغریه تو بین اولاد علی حج چه بذل مال اشخاص لیثم عمره عمر خویشتن داودن بباد خجرا احسان و جنایت کار خیر</p>	<p>کار جدی استفاده خوشین هست لوح امتحان جسم بدن جز جمع ما و عشق کو بکن سابقه خدمت بود و چه حسن منخره ذیرای و دلچاک مؤتمن هست سقاخانه یا بیت الحزن جام مشکول است یا تنغ و کفن متحب طعام دست سینه زن بر سر هر کوچه بالحنی خشن در بیابان بر کوه را هنرن بر خلاف امر حق ذوالمنن حرف حق کفر است کافر کیت من</p>
---	--

# بحر خرب

<p>ای بت طنز چانه چال</p>	<p>تا بکی این غنچ و این لال</p>
---------------------------	---------------------------------



بی سبب از دوستان مرغ  
دور صبادت گذشت و گشت  
تا کنی کسب علم و فضل  
کر چه خردمند شد ذلیل  
لیکن با این همه بد مهر  
کسب هنر کن که بی هنر  
مرد مهندب چه بی نظیر  
مانع روزی بد مهر چیست  
صاحب ثروت ملک کیست  
کافر مطلق نیز و خلاق  
فال نخود و حی منزل است  
شیخ و خرافات قابل  
کان ریاضیت شیخ شهر  
دوغ چه مشروب بی صداع  
حق بود موجب شن

مراج بود گفت دروغ  
صاحب غم است مستبد  
عدل چه سیرغ و کیمیا  
دانش چه توان بی حجاب  
معنی بهجاست مصطفی  
مجرى قانون که مارشال  
صنعت و هم است جاه و مال  
فانش چه بی حسی بهال

### بحر سبک

امی سولیزه یا مستفزنک  
گوشن ده گفته ای لغزما  
مفلاتن مفلسن فلتن  
شارلاتان چه مدیر شغل مهم  
عقل و بهوشن لیاقت تدبیر  
علم ترک زبان مادری است  
دیپلمات انجسی که بتواند  
مجتهد شاربین اب فزات  
متخصص طبیب کم تحصیل  
ارزو مند ساروین خرچنگ  
نشود کز شعر خلقت تنگ  
هست بحر سبک بدین آهنگ  
سولیزه رجال مستفزنک  
مکروند و یرو حید و نیزنگ  
دیپلمه چه مسافرن فرنگ  
کشت در هر دقیقه خدینک  
که بسوی وطن کنند آهنگ  
متواضع ادیب بی فرنگ



متهور چه قاضی حق گوی  
 عاطفه حرف مفت احساسات  
 در معارف بود کمال الملک  
 شغل بی طفره کار بی تعطیل  
 دائم الحزن مرد با وجدان  
 چه بود صوت خوش منفرج قلب  
 دائم السكر عارف و اصل  
 شعر چه جمله ای نامربوط  
 روزنامه وسیله روزی  
 معنی اعتراض قانونی  
 چوب تکفیر حربه علم  
 پاسخ حرف منطقی صحیح  
 معنی سیم خالص راجح  
 خوب کم بد زیاد نصف هیچ  
 وزیرای قدیم مسند خواه

حرف حق تلخ در مذاق عموم  
 دشمن جان خویشتن اورنگ

داد مشوقه بعاشق پیغام  
 هر کجا بیندم از دور کند  
 از نگاه غضب آلوده زند  
 از در خانه مرا طرد کند  
 مادر سنگدلت تازه است  
 نشوم یکدل و یک رنگ ترا  
 گر تو خواهی بو صالم برسی  
 روی و سینه تنگش بدری  
 گرم و خونین منش باز آری  
 عاشق بیخبر و نا هنجار  
 حرمت مادری از یاد ببرد  
 که کند مادر تو با من جنگ  
 چهره پر چین جبین پر آزرنگ  
 بردل نازک من تیر خدنگ  
 همچو سنگ از دهن قلانسنگ  
 شهید در کام من قوت شرنگ  
 تافسانی دل او از خون رنگ  
 باید این ساعت بیخوف درنگ  
 دل برون آری از آن سینه تنگ  
 تا بردز آینه قلم رنگ  
 نه بل آن فاسق بی عصمت و رنگ  
 مست از یاده دیوانه رنگ



رفت مادر را افکنده بخاک	سینه بدرید و دل آورد بچنگ
رو بسر منزل معشوقه نهاد	دل مادر بکفشش چون نازنگ
از قضا خورد دم در بزمین	اندکی رنج شد او را آزارنگ
از زمین باز چه برخاست نمود	پای برداشتن آن آهنگ
دید که از آن دل آغشته بخون	آید آهسته برون این آهنگ
آخ دست پیرم یافت خراش	دای پای پیرم خرد بسنگ

ایرجا ورنه لطیف و متین  
شعرهای تو لطیف اند و قشنگ



ماترچه جوجه بکشد و بپزد  
ماترچه جوجه بکشد و بپزد  
(۳) سینه زنی و غمناکی



رفت  
روبر  
از قضا  
از زمین  
دید که از  
آخ و سر

طبع کننده :- علی اکبر چرمی و شرکا، جے جے ہسپتال  
ممبئی پُست نمبر  
مطبوعہ المطبعة المصطفویہ بمبئی نمبر (۹)